

یافت و انتشار
شما
Inf

چهارم ندا، بزرگداشت شهدا



چند ترانه جهانی برای ندا
ما پیروزیم

صفحات: ۱۴-۱۲

ما همگی ندائیم، ما همه یکصدائیم



یادنامه ندا با آثاری از:

پگاه احمدی / کیوتر ارشدی
ناصر اطمینان / نوشابه امیری
مزدک بامدادان / شهلا بهار دوست
محسن بوالحسنی / شیرکو بی کس
رضا تقی زاده / آرش حجازی
محسن حیدریان / حمید حمیدی
آزاده دواجی / بابک شاکر
احمد شاملو / محمد صفریان
شهلاصمصامی / جواد طالعی
علیرضا عسگری / ویدا فرهودی
سیاوش کسرابی / شمس لنگرودی
رضا مقصدی / مسیح موسوی
میترا / علیرضا نوری زاده
مهناز هدایتی



زنجیره سبز جهانی
در چهارم ندا

صفحات: ۵-۳

با حضور: موسوی، کروب، خاتمی

همه پیش بسوی مصلاي تهران

سراسر دنیا شام غریبان

اطلاعیه سازگارا و مخملباف

صفحه: ۲

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز یقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهلا بهار دوست

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

شماره آینده

یکشنبه ۱۱ مرداد

تیراز این شماره:

۴۲۵۰۰۰

هنر سبز

هنرمندان بزرگ ایران و جهان در کنار
جنبش سبز هستند.

صفحات: ۱۴-۶

راههای سبز

برای تمرکز، صرفه جویی در وقت و
ممانعت از نفوذ اخبار امنیتی، ای میل ها
خود را برای ما بفرستید. آنها را در
سایت سبز و در صفحات زیر ببینید:

صفحه: ۲



راههای سبز

نشانی گروهی از شهدا

اشکان سهرابی: تهران- خیابان هاشمی، بین خیابان خوش و خیابان رودکی، کوچه مقدم، کوچه فرعی قنبر نژاد پلاک 2 واحد اول منزل رضا سهرابی



حسین اکبری: خیابان گلبرگ شرقی نرسیده به خیابان درشت جنب مسجد سیدالشهدا طبقه سوم

مصطفی غنیان: تهران-خیابان سعادت آباد شمالی-کوچه دوم(شهید عبقری)-پلاک 16 -طبقه پنجم

مسعود هاشم زاده: خیابان ستارخان - خیابان شادمان - خیابان ذوالفقاری - بلوار سیادت - پ 10 - طبقه سوم

ابراهیم خضری: خ شریعتی کوچه مهندسی-محل شهادت خیابان 16 آذر -تاریخ شهادت 30 خرداد

کیانوش آسا: ابتدای بلوار شهید مصطفی امامی، خیابان مجتمع تجاری غدیر، پشت مجتمع مسکونی دادگستری جنب نانوائی لواشی نشانی مزار شهید: قطعه 58 پلاک 12 باغ فردوس کرمانشاه



محسن روح الامینی نجف آبادی: نصرت شرقی- کوی بهشت

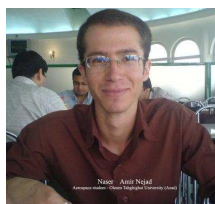
امین قهرمانی: خیابان ستارخان ، خیابان شهرآرا محل شهادت: تهران ، پس از بازداشت شدن (بازداشتگاه کهریزک - بیمارستان رسول اکرم)

یعقوب بروایه: استان خوزستان، شهرستان اهواز ، 25 کیلومتری اهواز اندیمشک، روستای بروایه



رامین آقا زاده قهرمانی: خیابان ستارخان ، خیابان شهرآرا

عباس دیستاناد: نشانی مزار : بهشت زهرا - قطعه 257- ردیف 66- شماره 17 محل شهادت : خیابان آزادی - نزدیک محل کسب



اطلاعیه سازگارا و مخملباف درباره مراسم امروز چهلم شهدا

روز پنجشنبه هشتم مرداد ماه، روز بزرگداشت تمام شهدای جنبش سبز ایران است. عزاداران از صبحگاهان برای نثار گل به مزار شهدا می روند و شامگاهان به منازل ایشان جهت عرض تسلیت مراجعه می کنند. (آدرس و مشخصات شهدایی که تا کنون دریافت کرده ایم در ذیل این اطلاعیه آمده است.) در تهران عزاداران شهدا به صورت میلیونی از ساعت شش بعد از ظهر در مصلائی بزرگ تهران (واقع در بزرگراه رسالت) حضور می یابند تا در کنار یکدیگر با سکوتی سرشار از فریاد، و روشن کردن شمع پس از تاریکی هوا، به ادای احترام شهدا بپردازند. رئیس جمهور منتخب مردم و علمای قم نیز در مراسم حضور خواهند یافت. در صورتی که سرکوبگران بخواهند از این مراسم آرام، انسانی و اسلامی جلوگیری نمایند، مردم مثل همیشه درگیر نشده، در کمال آرامش به طرف خیابان ولی عصر می روند و از جلوی پارک ملت در دو جهت شمال و جنوب گرد هم خواهند آمد. در شهرستان ها نیز مراسم مشابهی برگزار می شود. نشانی محل تجمعات که توسط فعالین پاره ای از شهرها تعیین شده، در ذیل همین اطلاعیه درج شده است. در صورت اشغال مراکز یادشده توسط سرکوبگران، عزاداران در جای دیگری که فعالین هر شهر در نظر گرفته اند حضور خواهند یافت. بدیهی است غیر از این پانزده شهر در بسیاری شهرها و روستاهای دیگر کشور هم مراسم مشابهی برگزار می شود که نشانی آن تجمعات نیز توسط فعالین هر منطقه به آگاهی اهالی می رسد.

محسن سازگارا- محسن مخملباف - هفتم مرداد هشتاد و هشت

نشانی تجمع در شهرهای ایران

اردبیل: میدان آزادی

اصفهان: سی و سه پل بوستان آئینه

اهواز: فلکه سوم کیان پارس

ایلام: میدان امام خمینی

تبریز: چهارراه آب رسائی به طرف میدان دانشگاه

رشت: پارک شهر خیابان انقلاب به طرف میدان ساعت

ساری: پارک شهر خیابان انقلاب به طرف میدان ساعت

سنندج: میدان اقبال، بلوار کشاورز

شیراز: فلکه گاز، بلوار ارم به طرف فلکه نمازی

قزوین: میدان عارف قزوینی

کرمان: میدان مشتاقیه

مشهد: پارک ملت، بلوار سجاد

همدان: میدان ابوعلی تا میدان آزادی

یاسوج: میدان هفت تیر

یزد: چهارراه دولت آباد، جایگزین میدان امیرچخماق

تهران: مصلا، جایگزین پارک ملت در امتداد خیابان ولی عصر



زنجیر سبز جهانی

برلین

نداها، سهراب اعرابی ها، محمد حسین بزرگرا، رضا طباطبایی ها، ایمان هاشمی ها پریسا کلی ها، محسن حدادی ها، محمد نیکزادی ها، علی شاهدهی ها، واحد اکبری ها
ابوالفضل عبد اللهی ها، فهیمه سلحشورها، محسن روح الامینی ها، امیر جوادی فرها
رامین قهرمانی ها، اشکان سهرابی ها، کسری شرفی ها، کامبیز شعاعی ها، فاطمه براتی ها،
محسن ایمانی ها، کیانوش آساها، مسعود هاشم زاده ها، ایمان نمازی ها، نادر ناصری ها، کاوه
علی پور ها و همه ی دیگری به خون خفتگان جنبش اخیر ایران گرد هم می آئیم تا بار دیگر پادشاهان را
گرامی بداریم تا شعله ی ندای آزادی خواهی هم چنان گرم و فروزان باشد .
جمعیت پشتیبانی از مطالبات و مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهانه و
دموکراتیک مردم ایران - برلین

مکان Gedächtniskirche (Breitscheid Platz)

زمان: پنجشنبه 30 بولی 2009 از ساعت 19:30 تا 22:30

مونخ

ما جمعی از دانشجویان ایرانی و آلمانی، فعالان حقوق بشر، کوشندگان برابری حقوق زن و مرد و
شماری از فعالان سیاسی که در برگزاری تجمع-های همبستگی، از جمله دو راه-پیمایی بزرگ و بی-
سابقه، در مونخ شرکت داشته ایم، برای ایجاد هماهنگی بیشتر و تداوم و افزایش ثمر بخشی
اقداماتمان، گرد هم آمده و انجمن «مونخ همیار ایران» را تشکیل داده ایم. هدف این انجمن که به
اختصار M.H.I نامیده خواهد شد، حمایت از مبارزات مردم ایران برای بازپس گیری آزادی به
سرفرت رفته خود، ابطال نتایج تقلبی انتخابات 22 خرداد و برگزاری انتخابات آزاد است.
M.H.I در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر فعالیت و از آزادی بیان، عقیده، تجمع، مطبوعات و
رسانه ها، احزاب سیاسی و تشکل-های صنفی و اجتماعی دفاع می-کند. این انجمن به هیچ گروه یا
جریان سیاسی خاصی وابسته نیست و از همکاری همه هم-میهنانی که مایل به حمایت از خواسته های
حق-خواهانه مردم ایران هستند، استقبال می-کند.

«مونخ همیار ایران» فعالیت خود را با برگزاری یک کنسرت بزرگ در روز جمعه 31 جولای
2009 در میدان مرکزی شهر مونخ (Marienplatz) آغاز می-کند.
در این کنسرت چهار ساعته که به مناسبت چهل ندا و به یاد همه جان-باختگان راه آزادی در ایران
برگزار می شود، خانم سیما و آقایان اسکندر آبادی و آرش ساسان قطعات موسیقی ایرانی را اجرا
خواهند کرد و سه گروه آلمانی Bushbayer، Kellerekind و Against the grain در بخش
بین المللی هنر نمایی خواهند نمود. خواندن شعر و سرودهای جمعی و چند سخنرانی از جمله برنامه
های دیگری است که برای این تجمع پیش بینی شده اند.

حضور در کنسرت رایگان خواهد بود و علاقمندان می توانند با کمک مالی در تامین هزینه ها و
تداوم کار ما سهم داشته باشند.

به امید برگزاری کنسرت در میدان آزادی

محل برگزاری کنسرت: مونخ Marienplatz

زمان: 18:00 تا 22:00 31.07.2009

دعوت به تظاهرات

هموطنان عزیز

حکومت جمهوری اسلامی با بی-اعتنایی به خواست عمومی و اعتراضات مردمی به تقلب صورت
گرفته در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، قصد دارد برای آقای محمود احمدی-نژاد مراسم تحلیف
برگزار کند. مراسم تحلیف محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری منتصب، غیر قانونی و کودتایی ایران
در روز چهارشنبه 14 مرداد 1388 (برابر با 5 اوت 2009)، دو روز پس از تنفیذ حکم ریاست
جمهوری وی توسط آقای علی خامنه ای ریاست حکومت اسلامی برگزار خواهد شد.

این مراسم در حالی برگزار می شود که بسیاری از مردم کشورمان به نتیجه انتخابات معترض هستند
و از طریق راهپیمایی های مسالمت آمیز، به اشکال گوناگون خواست خود مبنی بر ابطال انتخابات را
بیان کرده و می کنند. این در حالی است که حکومت بجای پاسخ مناسب به خواسته های برحق مردم،
دست به سرکوب خونین و بی رحمانه ایشان زده است. در نتیجه سرکوب اعتراض های مردمی
توسط نیروهای حکومتی-دولتی، بسیاری از جوانان، زنان، سیاستمداران و فعالان اجتماعی به همراه
روزنامه نگاران کشورمان بازداشت شده و بنا بر آمار منابع دولتی، دست کم چهار هزار نفر دستگیر
و افزون بر 100 نفر کشته و صدها نفر دیگر مجروح شده اند.

آدرس: روبروی سفارت جمهوری اسلامی در بروکسل

زمان: ساعت 5 بعد از ظهر، روز چهارشنبه 5 اوت 2009

کانون مدافعان حقوق بشر در ایران- بلژیک

آخن

هم میهنان عزیز

کمیته همبستگی با اعتراضات مردم ایران - آخن - آلمان از همه شما عزیزان دعوت می کند که در
شب گرامی داشت جان باختگان راه آزادی ایران و چهلمین شب شهادت ندا گرد هم آئیم.

ما در میدان مارکت آخن، در زیر تصاویر جان باختگان اخیر راه آزادی ایران و در پرتوی شمع
هایی که به یاد همه آنان می افروزیم در کنار هم می نشینیم و یاد آنان را گرامی می داریم.

پنجشنبه ۳۰ ژوئیه ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۲ - میدان مارکت آخن

کمیته همبستگی با اعتراضات مردم ایران - آخن - آلمان

کلن

برای گرامی داشت یاد، نداها، سهراب اعرابی ها، محمدحسین بزرگراها، رضا طباطبایی ها، ایمان
هاشمی ها، پریسا کلی ها، محسن حدادی ها، محمد نیکزادی ها، علی شاهدهی ها، واحد اکبری ها،
ابوالفضل عبداللهی ها، فهیمه سلحشورها، محسن روح الامینی ها، امیر جوادی فرها، رامین
قهرمانی ها، اشکان سهرابی ها، کسری شرفی ها، کامبیز شعاعی ها، فاطمه براتی ها، محسن
ایمانی ها، کیانوش آساها، مسعود هاشم زاده ها، ایمان نمازی ها، نادر ناصری ها، کاوه علی پورها
و همه ی دیگری به خون خفتگان جنبش اخیر ایران... گرد هم می آئیم تا شعله ی ندای آزادی خواهی
هم چنان گرم و فروزان باشد.

برنامه ها:

موسیقی: افسانه صادقی

شعر خوانی: رضا مقصدی

نمایش اسلاید و فیلم سخنرانی

Bürgerzentrum Engelsdorf e. V.

Oberstr. 96

51149Köln - Porz Westhofen

روز پنجشنبه 30 ژولای 2009، از ساعت 19 تا 21

دانمارک - کپنهاگ

ما از همه ایرانیان و انسانهای آزادیخواه دعوت میکنیم تا برای احترام و همدردی با خانواده های
جانباختگان راه آزادی در تظاهراتی یکماهه اخیر و برای نشان دادن نفرت خود از سرکوبگری
رژیم جمهوری اسلامی و در همبستگی با مبارزات مردم در ایران در تظاهرات مقابل سفارت
جمهوری اسلامی شرکت کنند.

مقابل سفارت جمهوری اسلامی 6 Engskiftevej

پنج شنبه ۳۰ بولی ساعت ۱۸

هلند

در کنار هم جمع خواهیم شد و یاد و نامشان را گرامی میداریم، سرودشان را می سرابیم و قول می
دهیم که رهرو راهشان شویم.
علاقمدان می توانند شمع همراه بیاورند تا نورش راهدیده این ستارگان ابدی سرزمینمان کنند.

کمیته ندای ایران در هلند

زمان: جمعه، 31 ژوئیه؛ ساعت 20:00 - 24:00

مکان: Beursplein، آمستردام

برنامه: موزیک و شعر خوانی، افروختن شمع

آمریکا-دالاس

هموطنان عزیز، تهیهکاری در حکومت اسلامی، هر روز به گونه های آشکارتر میشود. از دیکخواهان
& زنده به زندانها رهسپار میشوند، و جنازه های خون الودشان به خانواده ها تحویل داده میشود

در ساعت 9:00 شامگاه پنجشنبه ۳۰ جولای در چهلمین روز خاموشی چشمان پر فروغ ندا، به
منظور ارج نهادن به جان دانگان راه آزادی

به گرد هم میاییم تا با افروختن شمع، برای جان باختگان، پر تو افشان فروغ فتح فرادی وطن باقیم
کمیته موقت همبستگی با مردم ایران برای برقراری آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در ایران -
دالاس

Place : Dealey Plaza , 411 Elm St. , Downtown Dallas



شعر از: شیرکو بی کس
ترجمه: احمد اماني

به امید رهایی همه بشریت

این ترجمه تقدیم می شود به تمامی مادران ایران زمین
قطعاتی انتخابی از رمان-شعر "صلیب و مار و روزشمار شاعری"

اسم من خواب
از دیار افسون
پدرم قله و
مادرم مه.
زاده به سالی ماه مردار، ماهی هفته مردار و روزی ساعت مردام
بعد شبی آبیستن به باد
بعد شبی کوژپشت و کوهستان به دوش
در بامدای رنجور و زخم بر تن
از شفقی تار و تنگ
چون تیری خونین به زمین افتادم و
شلعهور شدم و چون مومی روشن
آتش به گردن
شدم پرسشی
لب به فریاد

من دشت گندم شعر بودم
مادرم باران رحمت
من سنگ درون گهواره کوهستانش
مادرم سرزمین
من پیله ابریشم چرخ بهره بودم
مادرم درخت درد و رنج
من تن پرندهای سپید
مادرم آسمان
من خواب و مادرم سرم
من خرگوش و او چمنزار
من تاب و او شاخه درخت
من نفس و مادرم سینه
او قفس و من کبکش
من روایت و وی شب تارش...

یکم:

آب نوشت:

پسری بود از مادر دور
همیشه به بالین رودخانهام می آمد
خیره می شد و خیره می شد و آه از نهاد خویش بر می کشید:
آه مادر تو دور نیستی، تو نزد منی
تو را می بینم
اکنون گوشم با تو ست
که می خروشی در روحم و جاری می شوی و
شدهای رودخانه تنم!

دوم:

بعد سوختن باغ سیبی
اندرون همه جویها
تنها یکی سیاه شد و خشکید
برابر گرمای تفتان آتش، بخار شد
گویند: آن جوی آب، مادر
باغ سیب جوان مرگ بود!

سوم:

در یادداشت‌های خویش
قلاب قلعه‌ای می نویسد:
کس را ندیدم... تنها مادر بر درگاهم ایستاده بود
تا گلپوش را به چنگم بسپارد و
زندگی را به مرگ
تنها بدین شرط
پاره تنش را امان دهم

در این بن بست
احمد شاملو

حکیم ندای، بزد گداشت شهیدا

در این بن بست
دهانات را می‌بویند
مبادا که گفته باشی دوستات می‌دارم.
دلالت را می‌بویند
روزگار. غریبی‌ست، نازنین
و عشق را کنار. تیرک. رامبند تازیانه می‌زنند.
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
در این بن بست. کج‌بوپیچ. سرما
آتش را
به سوختن بار. سرود و شعر
فروزان می‌دارند.
به اندیشیدن خطر مکن.
روزگار. غریبی‌ست، نازنین
آن که بر در می‌گوید شباهنگام به گشتن. چراغ آمده است.
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنک قصایبان‌اند بر گذرگاه‌ها مستقر
با گنده و ساتوری خون‌آلود
روزگار. غریبی‌ست، نازنین
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند. ترانه را بر دهان.
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
کیاب. قناری
بر آتش. سوسن و یاس
روزگار. غریبی‌ست، نازنین
ابلیس. پیروزمست سور. عزای ما را بر سفره نشسته است.
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد
۳۱ تیر. ۱۳۵۸

بخوان سرود شکفتن

ویدا فرهودی

تمام دفتر شعرم برای تو کم بود
واژه‌ی سرخم قرین ماتم بود و واژه
تورا نوشت به اشک و سرشت حرفی را
که از زبان تو بر باورم مجسم بود
شب وطن بودی شهاب. - تو بیقرار
و راه نور گشودی اگر چه مبهم بود
ندای میهن نشنه شنیدی و دیدی
که چاره ساز. عطش نی سرشک نم نم بود
و بی شکیب شکستی هزارتوی دروغ
که سیل خلق، خروشان ز بطن زمزم بود
ای آن که رستم آزادی فرا چون خواند
شدی صدا و صدايت به بام عالم بود
به قلب مام وطن وقت درد بنشستی
چرا که خون زلالیت به زخم، مرهم بود
به فصل سبز رسیدی به رگم زردی. و هم
بود و راز عشق شنیدی، اگر چه درهم
پیام صادق و سبزت لب سکوت گشود
نرفته ای تو که مرگت عروج آدم بود
بخوان سرود شکفتن ز هر کجا هستی
که آن چه سرخ سرودی، بر ایمان کم بود



دواچی آزاده 50

کلمات در پشت بامها
اعتراض در دهان نوزدان ،
با طعمی شیرین،
نواى شکنجه عزیزا!
چه قدر بوی خرداد گرفته ای
بوی تیرماهی که نزیاید،
مادرم گلدانت را آبی ده،
فتدای تفتگی میهمانت است
با صدایی رسا از دور،
پدرم مزرعه ات را بیوشان ،
خانه ات را به تلخی سپار
داسهای سرد
درو می نشانند بر خرمنهای بلندت
تظاهرات در رودها،
می آیند و میروند
و در سقف خانه ام شهید می شوند
ای شب بی ستاره،
انتظار بکش،
برای ماهی که ترک کند
ای روز قهوه ای،
خبر سبز را شنیده ای
که بیدار است و رها،
که حنجره اش را مالید به تنت
اذانها در گلدسته ها،
و خورشید در کف خانه،
ماشه ات را بکش
و کلمات را ببین
که رها از صورت شهرم بالا می روند
زنده ام ،
حتی الان که شلیکم کردی

دنیا به احترامت از سر کلاه برداشت مسیح موسوی

سهراب رفت و مادر از او نگاه برداشت
از داغش آسمان را اندوه و آه برداشت
خون تدریجاً جوشید بر خائنان خروشید
پروین سیاه پوشید رخت سیاه برداشت
پروین دل شکسته با آن لیان بسته
دل خسته نعل گل را از فتلگاه برداشت
تا گوشه کفن را برداشت من سرودم
پروین ببین که برقع از روی ماه برداشت
سر بند سبز سهراب آغشته بود در خون
بر ظلم های رفته آنرا گواه برداشت
پروین سبز و نستوه بر سینه بغض انبوه
دست دعا ز اندوه سوي اله برداشت
از ظلم شان شکایت در نزد دادگر برد
دست از سر تظلم گر داد خواه برداشت
وقتی که گریه حتی ممنوع بود مادر
از پاره جگر دست آن بی پناه برداشت
سهراب خویش را کاشت در خاک تیره اما
سهراب ها سر از آن آرامگاه برداشت
وقتی برادرانش انداختند در چاه
یوسف دوباره فریاد از عمق چاه برداشت
با مرگ روبرو شد بر جنبش آبرو شد
سهراب سر خرو شد از ما نگاه برداشت
سهراب رفت و خویش بر سنگفرش تهران
جاری شد و نقاب از این دستگاہ برداشت

از خلق میشود دور مانند شاه مقبور
گامی اگر در این ره کس اشتباه برداشت

فریاد خلق را شاه نشنید و رفت در چاه
چاهست جایی آن کوالگو ز شاه برداشت

مهدی بیا که ایران کشتارگاه گشته است
مهدی بیا زمین را ظلم و گناه برداشت

سد ره ستمگر سهراب های سیزند
هر کس که سد راهست باید ز راه برداشت

در چله ی اشک ... ناصر اطمینان

در چله ی اشک نشسته ام
و چشمانم تر است ، از درد،
که امروز با رستم غلتیده ام -
در لایلای اسطوره ها
آن زمان که سهراب را در آغوش می فشرد.
در چله نشسته ام
و چشمانم تر است از شوق
که چون امروز - چهل سال پیش -
بال گشودم در بیکرانه ی حیرت
و مهر زدم با کف پای خود بر ماه*.
در چله نشسته ام
و چشمانم تر است ،
که خون می گریم
بر قصه ی امروز خویش
که سهراب خفته است،
در ژرفای خاک
بی مجالی ما را
که بگردانیمش چهل روز بر گرده ی خویش**
با حوصله ای به وسعت شهر.
امروز چشمان من تر، نه،
مبہوت ...
که سهراب را گریزی در دست نه،
تنها سپری سبز بودش بر پیشانی
و تازیانه ای سرخ در گلو!
* امروز سالگرد چهلمین سال پا گذاشتن بشر بر خاک ماه است.
** به روایتی عامیانه هنگامی رستم دریافت که سهراب فرزند خود را کشته است، ... با نصیحت
پیری که به او
گفت اگر چهل روز جناره ی سهراب را بر دوش بگیرد و بی خور و خواب گرد شهر بگرداند،
سهراب دوباره
زنده خواهد شد.

انقلابی تازه دارم مهناز هدایتی

انقلابی تازه دارم، انقلاب سبز باران
انقلاب رویش گل در خزان و در زمستان
انقلاب سرخ بوسه بر زمین و آسمان ها
قد کشیدن های ریشه تا رسیدن تا به ایران
دست هایم پر ز عشق و ساز و برگ تازه دارم
من بهارم، من نسیم سبز آزادی خرامان
می رسم یک بار دیگر راه بگشا تا رسم باز
آشکارا خنده بر لب دارم و عشقم نمایان
تن به بران و نوازش های دست بارش عشق
می سپاری، می سپاری، می سپاریم آه یاران
انقلابی تازه دارم من بهارم، چشم بگشا
پنجره بسته نماند، خانه را نوکن نو ایران
انقلابی تازه دارم
انقلاب رویش گل
انقلاب سرخ بوسه

چشم نداء، بزرگداشت شهدا

تو سبز جاودان بمان سیاوش کسرانی

وطن، وطن!
نظر فکن به من که من
به هر کجا، غریب وار
که زیر آسمان دیگری غنوده‌ام،
همیشه با تو بوده‌ام؛
همیشه با تو بوده‌ام.
اگر که حال پرسی ام،
تو نیک می‌شناسی ام.
من از درون قصه‌ها و غصه‌ها بر آمدم؛
حکایت هزار شاه با گدا،
حدیث عشق نا تمام آن شبان
به دختر سیاه چشم کندها،
ز پشت دود کشت‌های سوخته
درون کومه سیاه،
ز پیش شعله‌های کوره‌ها و کارگاه.
تتم ز رنج، عطر و بو گرفته است؛
رخم به سیلی زمانه خو گرفته است؛
اگر چه در نگاه اعتنای کس نبوده‌ام،
یکی ز چهره‌های بیشمار توده‌ام.
چه غمگانه سالها
که بالها
زدم به روی بحر بی کناره ات
که در خروش آمدی؛
به جنب و جوش آمدی؛
به اوج رفت موج‌های تو
که یاد باد اوج‌های تو!
در آن میان که جز خطر نبود،
مرا به تخته پاره‌ها نظر نبود.
نبودم از کسان که رنگ و آب، دل ربودشان؛
به گودهای هول،
بسی صدف گشوده‌ام؛
گهر ز کلم مرگ در ربوده‌ام.
بدان امید تا که تو
دهان و دست را رها کنی،
دری ز عشق، بر بهشت این زمین دل فسرده وا کنی،
به بند مانده‌ام؛
شکجه دیده‌ام؛
سپیده، هر سپیده جان سپرده‌ام؛
هزار تهمت و دروغ و نازوا شنوده‌ام.
اگر تو پوششی پلید یافتی،
ستایش من از پلید پیرهن نبود؛
نه جامه، جان پاک انقلاب را ستوده‌ام.
کنون اگر ز خنجری میان کتف خسته‌ام،
اگر که ایستاده‌ام
و یا ز پا افتاده‌ام،
برای تو، به راه تو شکسته‌ام؛
اگر میان سنگ‌های آسیا
چو دانه‌های سوده‌ام،
ولی هنوز گندمم،
غذا و قوت مردمم؛
همانم، آن یگانه‌ای که بوده‌ام.
سپاه عشق در پی است؛
شوار و شور کار ساز با وی است؛
دریچه‌های قلب باز کن؛
سرود شب شکاف آن ز چار سوی این جهان
کنون به گوش می‌رسد؛
من این سرود نا شنیده‌ام
به خون خود سروده‌ام.
نبود و بود بزرگر چه باک،
اگر بر آید از زمین
هر آنچه او به سالیان
فشانده یا نشانده است.
وطن! وطن!
تو سبز جاودان بمان که من،
پرنده‌ای مهاجرم که از فراز باغ با صفای تو
به دور دست مه گرفته پر گشوده‌ام.
بهمن ۱۳۶۲

اگر آبی بیاید شهبلا بهار دوست

اگر آبی بیاید، سبز گسترده شود
کبو د دلنگ باز پر نمی زند.
شاید گردن کشیده، سایه بلند کرده شب
شاید پشت شیشه‌های من، لابلای شکاف زخم
پرده‌های بنفش عادت به ماندن کرده اند
در سرازیری. شب، واژه‌های بی مهر سلام نمی کنند
از اسب سپید سرکشتم، از چشم‌هایم بالا نمی روند
اگر آبی بیاید، سبز گسترده شود
کبوتر دلنگ باز پر نمی زند
دفتر خاطراتم روی میز در دست باد ورق ورق
مفهوم سادگی کنار تقویم هنوز خاک می خورد
میان قابهای اتاق، برای کبوت‌های حریص
اندامم را عریان نشانده‌ام
عاشقان پُر و لع، با پلک‌های نیمه باز
می آیند، می روند
من به خوابها، به قابها نگاه می کنم
اگر آبی بیاید، سبز گسترده شود
کبوتر دلنگ باز پر نمی زند
روی. این سروده هم سیاه
لیخنش به مادرم چشمک نمی زند
روی عکسها، بالای. سری ستاره نمی کشد
برای سطرهای جا مانده، نقطه چینه‌های پُر خال
کدام فصل مزه انتظار مرگ می شود؟
آه ه
اگر آبی بیاید، سبز گسترده شود
صدای خنده‌های تو، دستهای تو اینجا بپیچند
دور گلهای پیراهن سایه ات بنشیند
برای مادرم خواهم نوشت
با چرخ پروانه ای کبوت‌ها پریند
شمعها را فوت، چراغها را روشن کن
سفر تمام شد، به خانه باز می گردم
اگر آبی بیاید، سبز گسترده شود

(کادئس ، بخشی از شعر " ترس ") پگاه احمدی

می توانی به جرم من قدم بزنی
اینجا به اتفاق آرا ، خلوت است
ترس ، کرکره را پایین می کشد
دایره های دار مانده اند و فرار ،
از پاهای زندگی پیداست
این خیابان دراز
کم کم شبیه حافظه ام می شود
برنده پوتین است
و درختی که در دهان کوچه فرو کرده اند ...



پایتخت

جواد طالعی

1

شکارچیان زانو می‌زنند
زیر نگاه مات ماه
سگان پارس می‌کنند.

2

خلیقه گوشه دستار
به شراب ارغوان می‌شوید
و شهد لب لیلی می‌نوشد.

3

شکارچیان
پستان مادر آهو
نشانه می‌روند

و سگان

به گریه‌ی لیلی پارس می‌کنند.

4

آشپزان
حلوای سوخته‌های سمندر می‌پزند
و سگان

بر ترس سوگواران

پارس می‌کنند.

5

جنازه‌های جوان را
به حمله‌های پر نور می‌برند
و دختران
در پشت پرده‌های بکارت می‌پوسند.

6

شکارچیان به به و لیمو
شلیک می‌کنند
و سگان به چهره ماه برکه چنگ می‌زنند.

7

سمندر تابه پرواز می‌کند
و خلیقه
قامت به نماز ترس می‌بندد.

سهراب کشون برای تاریخی که نامی ندارد

بابک شاکر

شهر دیگر فانوس ندارد پدر
توخویش را کشتی و

بهبانه ایران بود

تونعره زدی و

بهبانه ایران بود

پهلوی می‌سوزد از خنجری که خورد...
فرقم از ضربه هابی که گیسوان زمان زد

چه درد می‌کشد

ودارم با خویش ایران را مرور می‌کنم .

من سیاه شده ام پدر

تومی دانستی آخر این شاهنامه خونی تراست

هر سبایی برای خودش داستانی دارد،

و هر تاریخی شبیه مرا دارد

ماهگی حرامزاده های زمانیم

روی گامهای استوار مرگ

وداریم

شلاق معاصر بودن خویش را می‌خوریم .

یکی مشت‌های شبیه من شده

یکی دلش برای پرند می‌پرد

یکی سرش را لب حوض می‌بازد شبیه تو

باز بگو بهبانه ایران بود؟

پدر تو می‌دانستی

این شهر کودکانش سیاه و سفید شدند

- از بریدن دستها و

کافور کفن ها .

پدر! همیشه خواب ترا شبیه ایران می‌دیدم

بهبانه نبود

ایران بود

بادست‌هایی شبیه مردی که هیچگاه نبود

تو هم بود / بهبانه نبود.

فانوس های شهر را خاموش کن

شهر را فراموش کن

خودت را کنار تابوت پوسیده ام بگذار

بگذار بازوانم آشکار شود

و مهره ای که داده بودی / بسوزانم .

سراغ ریشه را بگیر

حمید حمیدی

برای سهراب و تقدیم به مادرش

با پیشانی بند "سبزت"

چه نگران می‌دویدی در مه،

آنگونه که مادرت با جامه "سیاه"

بر مزار - خاک گرفته ات می‌ناید.

تو، برای آزادی و زندگی گام می‌زدی،

و مادرت بر گور تو جان میداد.

مگر نمی‌دانستی؟

شکارچیان برای صید خود بر بامها دام گسترده بودند؟

حال که نیستی،

چه می‌کنی غم مادر را؟

برادر را ؟

غم آزادی را؟

تو رفتی و نیستی که ببینی

با رفتنت دوباره صاعقه افتاد به شهر ما

جهان کنون "سهراب" را با "ندا" ی دیگری میشناسد،

"ندای آزادی".

در زیر خاک خشک، سراغ ریشه را بگیر

ببین چگونه جان دارد!

کسی فرشته‌ء باران را، در آسمان به دار آویخته

تا ریشه ها جان بگیرند در خاک خشک،

اسکلت جهالت دهان گشوده، به نفرین تو و یارانت

فریاد می‌شود آوازت، بزنی به کوه!

تا پژواکش کرکند گوش قاتلان را.

ما که می‌دانیم چه رازبست در مرگت .

در آسمان دو پاره می‌شود ابر

و میگرید بر خاکت

نشان "سبزت" را برای که به یادگار نهادی

تا تو را به یاد من اندازد؟

فروغ می‌گفت:

«چراغ رابطه تاریک است»

و نیستی تا ببیند که یارانت از دل مادر

تا خاک تو

فرش شمع گسترده اند.

دیگر سکوت نمی‌کنیم،

"خس و خاشاک" به راه افتاده است.

به نامت گل می‌کاریم،

گل سرخی به یاد آن شب مهتاب.

ببین جاریست امشب خون چشم مادرت در ماه

نمی‌دانی که مادر را چه ها کردند

همانان که این چنین "سهراب" را

با جان-جانانش به خاک خشک این کشور رها کردند.

مادرت با تو بر خاکت سخن می‌گوید

سکوت می‌کنی،

سکوت می‌کنی،

به دشت می‌زنی و محو می‌شوی

زمانه در پی تو، ما را به افت و خیز خواهد کشید

ولی بدان

به رنگ خواب های مان که نازک است،

رنگین کمان صلح را

بر آسمان مه گرفته خواهیم کشید.

ادامه دارد این جهان،

نه برای قاتلان،

که برای مادران

که برای مردمان

که برای "آزادی"



برای دخترم ندا آقا سلطان شمس لنگرودی

دخترم
سنت شان بود
زنده به گورت کنند
تو کشته شدی
ملتی زنده به گور می شود.
ببین که چه آرام سر بر بالش می گذارد
او که پول مرگ تو را گرفته
شام حلال می خورد.
تو فقط ایستاده بودی
و خوشدلانه نگاه می کردی
که به خانه ات بر گردی
اما دیگر اتاق کوچک خود را نخواهی دید دخترم
و خیل خیال های خوش آینده
بر در و دیوارش پرپر می زند.
تو مثل مرغ حلالی به دام افتادی
مرغی حیران
که مضطربانه چهره ی صیادش را جستجو می کند
تو به دام افتادی
همچون خوشه ی انگوری
که لنگوب شد
و بدل به شراب حرام می شود.
کیانند اینان
پنهان بر پنجره ها، بام ها
کیانند اینان در تاریکی
که با صدای پرندۀ ی خانگی
پارس می کنند.
کشتندت دخترم
کشتندت
تا یک تن کم شود
اما تو چگونه این همه تکثیر می شوی.
آه ندای عزیز من
گل سرخی که بر گلوی تو روئیده بود
باز شد
گسترده شد
و نقشه ی ایران را در ترنم گلبرگ هایش فرو پوشانید
و اینانی که ندا داده اند
بلبلانند
میلیون ها تن که گرد گلی نشسته
و نام تو را می خوانند.
یعنی ممکن است صدایشان را که برای تو آواز می خوانند نشنوی
یعنی پنجره ات را بستند که صدای پیروزی خود را هم نشنوی
ببین که چه آرام سر بر بالش می گذارد
او که صید حلال می خورد.

اول تیر 88

کبوتر ارشدی

زنا کرده اند این سنگ ها که بر سرم فرود می آیند
و عشق نگاهی مشتاق است که مثل گنجشکی در هوا می میرد
این سنگ ها را بردار محسنه از روی خار های بگذر
سوی بیت المقدس به نشان سیاسی ابدی
لعنت قداستی که لذت ما را به سنگ های خیابان فروخت
" انت عمری "

بخوان و بر سر و سینه ام بوسه ای دوباره بزن

ابابیل در امیرآباد محسن بوالحسنی

نخست گاهی می ترسیم و بعد همیشه می ترسیم
(یدالله رویایی)
الو تنفس مصنوعی!
این دست های او سنگین است
بگو به او
این دست های او سنگین است
و شاهد من
که فوج فوج ابابیل
آسمان تهران را سیاه کرده
و من
مثل دختری که رفته است هوا خوری
باد توی سینه ام می سوزد
الو گلوله!
با تو حرف می زنم
چشم بر می گردانم
من با چشم باز
حیرت کردم از ندیدن مادرم
من با چشم باز
بازی کردم با چیزهای خطرناک
من با چشم باز
کلاس موسیقی ام را تعطیل کردم
و پیچیدم با ماشین
به سمت خیابان ها و پشت بام ها
به سمت تکثیرم در عکس های مختلف
به سمت امیر آباد

الو امیرآباد!

آ ل و

ا م

ی ر

آ ب

ا د

سوم تیر هشتاد و هشت

باور کن! این زمانه ی بیداد بگذرد رضا مقصدی

بنشین کنار آتشم تا باد بگذرد
خاکستر جوانی ی ناشاد بگذرد

ای آبر از کجای جهان، باز آمدی؟
باران! بیار! تا غم با باد بگذرد

اینگونه سخت و تلخ، دهان مرا میند!
بگذار از گلوی من، فریاد بگذرد

ای عشق! صید سبزی تو بوده ست این دلم
دردا اگر ز صید خود، صیاد بگذرد

نام تو یادگار گل گلشن من ست
هرگز مباد نام تو از یاد بگذرد

در هر نفس برای دل من، قفس مساز
بگذار این پرندۀ ام آزاد بگذرد

دست تو می نویسم خطاط خوب عشق!
شادا اگر ز دیده ی استاد بگذرد

شیرین روزگار نمیخواهد بعد ازین
یک ذره از طراوت فرهاد بگذرد

هرچند مرگ برگ، سرودت کیود کرد
باور کن! این زمانه ی بیداد بگذرد

چشم ندا، بزرگداشت شهدا



علیرضا عسگری

ندا، خون، خیابان

و سنگفرش های خیابان هنوز در وحشت و بغض زجر آوری
برایشان بی صدا گریه میکنند.
به همه ی آنان !

و بر تمام چاهار راه های جهان
حک شده ای

و عکس های کوچک سه در چاهار
از عصر

تا انفجار فریاد پشت بام ها
در دست مادران می گردد :

- ورودی بزرگ زندان اوین -

" ببخشید

شما تازه آزاد شدید ؟

این عکس بچه ی منه

ندیدینش ؟ "

نه

این عکس ها

سه در چاهار

نبودند

تمام قد

دیده شده اند

آخرین بار

در خیابان

تمام قد

و چشم ها نشانه به رویرو

عبور کرده بودند

از امام حسین

و فردوسی

حرفی برای گفتن نداشت

گذر کرده بودند

درست از قلب دانشگاه

اهدای خون،

و رسیدند

به انقلاب

که سیاه شده،

نفس میکشد زیر دوده

با تنگی نفس

عبور کرده بودند

تمام قد

و به رگ های خیابان

سرازیر

و کارگر شمالی

دست هایش قفل

در دست های کارگر جنوبی

و انقلاب

بر سر دست

بلند

بلند...

بلند می شود

آخ ندا!!!

قلب تو اکنون

چند عکس تمام قد را

هل میدهد به سمت آزادی ؟

و بر چاهار راه های

تمام خیابان های جهان

حک شده

تصویر بزرگی از چشمانت

و خون می پاشند

از گلوی تصویر

و در

رگ های خیابان

تزریق

و ریشه گرفته اند

تمام تابلو ها

بر تمام چاهار راه های جهان

ندا ! آخ !

ندا !

ندا !

قلب تو اکنون

چندین تصویر تمام قد را

هل میدهد ؟

و خون پاشیده در رگ های خیابان ها

کارگر شمالی

کارگر جنوبی

و دوده

از حجم انقلاب

پاک می شود

و این همه

تصویر تمام قد

به و سعت میدان آزادی

خواهند رسید

ندا ! ندا !

آی ! آی !

آی ! ندا !

ما شبیه تو ایم

یا تو شبیه

به این همه تمام قد ؟

چگونه است که یک قلب

می تپد

در این همه

که دویده اند

در رگ های خیابان

و انقلاب را

وصل

به میدان وسیع آزادی

ندا ! آخ

ندا!!!...

علیرضا نوری زاده

ندا دخترم

نازک آرای باغ جوانی

ندا دخترم پرتو زندگانی

به جشن عروسیت رهبر

یکی خاصه جلاذ خود را روان کرد

که پیراهنت را به بارانی از خون بشوید

کسی را به صبح غزلخوان آواز هایت

به زیر عبای سیاهش نهان کرد.

ندا دخترم لحظه لحظه

نفسهای گرم

به روی تن مرگ پرواز میکرد

تو بودی که با چشمهایت جهان را صدا کرده بودی

جهان در پی پرزدهانت بیداری اش را

به یاد عزیز تو آغاز میکرد

ندا دخترم حجله ات را

همه داغداران

به سوی سحرگاه بیداری سبز بردند

که نام ترا در صف عاشقان وطن میشمردند

تو بودی که با آخرین جمله هایت

امید رهائی

به جانهای پر درد ما میدیدی

ندا دخترم این تو بودی که ما را

از این ظلمت مرگ و نفرت

به صبح شکوفائی زندگی می کشیدی .

میترا

سرخ؛ سرخ خرداها

سرخ!

ای سرخ خشمگین،

ای سرخ نعره‌ها

ای طغیان زندگی،

جان مایه‌ی حیات،

شعله زار فراسوی ترس‌ها

موج برداشتی به خیابان؛

از رگ‌های مردمان جوانه زدی،

تتومند شدی؛

بالیدی از خاک خونین خرداها

دست‌های نیرنگ رنگ باخته‌اند و عرشت فراخ شده ای سرخ آتشین،

روزی که خلق شدی در نام نداها

نهم تیر ماه 1388



چند ترانه جهانی برای ندا ما پیروزیم

همه چیز از آن شبیه سیاه آغاز شد. روزی که خیابانهای شهر به خون جوانانش سرخ شد و ندای آزادی خواهی ایرانیان در کوتاه زمانی به گوش دنیا رسید. پس از آن روز، بسیاری از هنرمندان دنیا هریک به زبان خویش با مردم ایران ابراز همدردی کردند. در این میان جایگاه هنر موسیقی در جنبش های مردمی شاید از هر هنر دیگری والاتر باشد چه موسیقی به طور مستقیم و بی هیچ واسطه با مخاطب ارتباط برقرار می کند. گاه شور و اشتیاق مبارزان را صد چندان می کند و گاه بر زخمهای جان شان مرهم می شود. روز یکشنبه سایت یوتیوب و دیگر شبکه های اجتماعی، پر شد از ویدئو کلیپ هایی که جوانان ایرانی در حمایت از جنبش سبز ایران ساخته بودند. گاه تصاویری از این تظاهرات بر روی آهنگ های آشنا به حافظه قرار می گرفت تا تصویر امروز ایران حکایت کنند از هر چه ترانه که در سنایش "میهن" و "آزادی" سروده شده و گاه ترانه ای نو سروده می شد تا قصه حالای ایران را در گوش تاریخ زمره کند. در میان انبوه این ویدئوهای تصویری، حضور چند هنرمند غیر ایرانی هم به چشم می خورد. نخستین خواننده ای که ساز در دست روبه روی دوربینش ایستاد و آواز خواند، جانی مادالین کاتادایی بود... (1)

ترانه " شما از مردم نمی برید " را اینگونه به فارسی آورده اند:

از اهالی روسری نبود
ندا دختر جوانی که
در خیابان های تهران راه افتاد
به جمع دیوانه ها پیوست
تا داعی آتش را در سینه حس کند
تا خونش بجهد بریزد ریخت
شما از مردم نمی برید
وقتی آزادی در آن ها قد کشیده تا
مجسمه های سیمانی را بکشید پائین به زیر
سربازان بی صفت و صورت را در فرار ببین
شما از مردم نمی برید
وقتی شادی آزادی را بچشند
ندا دختر جوان
چشم هاش سیاهتر از ذغال
با خیابان های تهران بیراه افتاد
تا زندگی اش را در مشت بگیرد
پدرش را ببین
صورتش زیر دست ها پنهان
فریادش بلندتر از آسمان
شما از مردم نمی برید
وقتی راه پرواز را بیابند
از اهالی توسری نبود
ندا دختر جوانی که
در خیابان های تهران راه افتاد
به جمع دیوانه ها پیوست
تا داعی آتش را در سینه حس کند
تا خونش بجهد بریزد ریخت
شما از مردم نمی برید
وقتی معشوقشان آزادی است
شما از مردم نمی برید
گریه می کند در خیابان ندا
شما از مردم نمی برید
ندای گریان در خیابان ها

ما پیروز می شیم، یه روز

دومین خواننده ای که با صدایش موجی از امید و دلگرمی را همراه ایرانیان کرد، " جون بانز " خواننده نام آشنای موسیقی محلی آمریکا بود. هم او بی که بیش از نیم قرن است که برای آزادی می خواند و در بسیاری از جنبش های اجتماعی معاصر نیز همراه و همگام مردم بوده...

او در وب سایت شخصی اش پیامی به خط سبز برای مردم ایران به یادگار گذاشته:

" جهان در شما نیروی عدم خشونت را نظاره می کند. ما آن را در غرش سکوت شما می شنویم و در چشمان شما می بینیم، آن گاه که آرام رو در روی رعب و دهشت می نشینید. شجاعت شما به شوقمان می آورد و فداکاریتان الهام بخشمان می شود. چه سعادت مند من که زنده ام تا شاهد این جنبش باشم. دعاهایم، عشقم و حمایت را به سویتان روانه می کنم."

این نوشته ی دلگرم کننده از سوی کسی است که در جنبش حقوق مننی آمریکا با مارتین لوتر کینگ در خط اول حضور داشته، الهام بخش و اتسلاو هاوُل در مبارزه اش برای ساختن جمهوری

دموکراتیک چک بوده، و در کنار نلسون ماندلا در جشن ۹۰ سالگی او در هایدپارک لندن ایستاده است. حالا او برای ایرانیان می خواند: " ما پیروز می شیم "

بانز، پس از چند دهه، یک بار دیگر ترانه " we shall overcome " که سالها در صدر ترانه های آزادی خواهانه دنیا بوده است را اجرا کرده. این بار با شالی سبز و چند جمله ی فارسی. او در میانه ی ترانه اش و با لهجه ای کاملاً مفهوم و قابل تشخیص و صدایی که بار سالها مبارزه در خود دارد، می گوید: (2)

ما پیروز می شیم
ما پیروز می شیم یه روز
من از ته دل بر این باورم
ما پیروز می شیم یه روز

حق میمونه ناحق که رفتنیه

دو روز بعد، موسیقی رپ ایران هم با ترانه " ندا " ی شاهین نجفی، به صف همراهان جنبش سبز ایران پیوست. موسیقی رپ ایران که در درازای عمر نه چندان طولانی اش، همواره به وضعیت و شرایط حاکم بر جامعه معترض بوده و کوشیده است تا نغمه اعتراض جوانان و صدای آزادی خواهی شان را به گوش دنیا برساند، این بار نه از زیرزمین های ایران که از استودیوهای آلمان همراه جوانان ایران شده است. شاهین نجفی، هنرمندی که چندی پیش مجبور به ترک وطن شد و امروز در آلمان سکونت دارد، همواره سعی کرده است تا در ترانه هایش حکومت مذهبی، فقر و عدم آزادی زنان را به چالش بکشد. او که هم اکنون عضو گروه تپش 2012 است، در باره ندا، اینگونه گفته است: (3)

یه جنازه که خیلی وقته مرده بود اون زندگی نکرد فقط زنده بود

تلویزیون و روشن کرد و دید خیابون پر از مردم معید

که این همه زن و مرد و پیر و جوان ریختن بیرون و وقتش رسیده

که شنیده بود حق گرفتنییه حق میمونه ناحق که رفتنیه

مادرش نهی ش کرد و گفت نرو این همه که مردن با تو بنندن چی شد؟

کسی میاد برسه حالشونو کی جواب میده و میدونه دردشونو

بخدا تکون نمیخوره آب از آب حق چیه فقط اسمش اومده تو کتاب



اما ندا ندایی از تو خیابونا میشنید که میگفت ندا بیا
 امروز روز توی توی خیابون میخوان عروسی بگیرن برات ندا جون
 که مسیح مرگ و بزایی باکره امیر آباد خون می خواد منتظره
 داماد گلولست و میشینه تو تنت حجله آمادس واسه بردنت
 "خدا ببین حرمتت و شکستن مریم باکرت و به گلوله بستن
 ببین افتادیم گیر یه مشت درنده ببین قیمت آدم اینجا چنده"
 تو با نیگات چی میخواستی بگی ندا من خفه خون نمیکرم این صدا
 جاریه توی کوچه پس کوچه های شهر از خون تو قرمز سنگ فرشها
 بخواب چشماتو رو هم بذار ندا دیگه ترسی نداری که چی میشه فردا
 بخواب که آگه من و ما بیداریم اسم تو تکثیر میشه تو خیابونا
 دست از خونس بردارین بند نمیاد این خون هزار ساله که جاریه
 این خون ندا نیست خون وطنه وطن غریب وطنی که بی کفنه
 وطنی که از توش من و فراری دادن انمایی که حتی با خودشون بدن
 چه انتظاری که کسی مٹ ندا رو نکشنش و به گلوله نبندن
 من ولی اما اگر شاید دیگه نمیکم فقط یه چیز باید
 من حقم و میخوام و صد تا مٹ ندا تو خیابون همه یک صدا
 بکشید مارو حق گرفتیه حق می مونه نا حقه که رفتیه
 تا وقتی که کسی حقمون و نداده هر روز هر شب همین بساطه

• خداحافظ گل سوری

دیگر ویدنوی پرسر و صدای هفته، ترانه خداحافظ گل سوری " عبدالقهار عاصی " شاعر معاصر افغان با صدای محزون و غم آلوده " فریاد دریا " بود. ترانه ای که به یاد وطنی در دوردست و در
 ایرانی سروده شده که زمانی سرزمین غربت شاعر بوده است و امروز سرزمین غربت همه مردمانش.
 عبدالقهار عاصی، شاعر این ترانه، در سال 73 به ایران مهاجرت کرد، تا از آفت اسلام طالبانی در امان باشد. اما پس از آنکه ایران حاضر به دادن اقامت به این شاعر نشد، به کشورش بازگشت و بر
 اثر انفجار خمپاره در کابل جان داد. متن کامل شعر خداحافظ گل سوری، که در دفتر " مقامه گل سوری " او به چاپ رسیده، اینگونه است: (4)

کیوترهای سبز جنگلی در دوردست از من
 سرود سبز می‌خواهند
 من آهنگ سفر دارم
 من و غربت
 من و دوری
 خداحافظ گل سوری!
 سر سرده‌های بهمین و سیلاب دارد دل
 بساطت تنگ این خاموشی
 این باغ خیالی
 ساز رؤیای مرا بی‌رنگ می‌سازد
 بیابان در نظر دارم
 دریغا درد!
 مجبوری!
 خداحافظ گل سوری!
 هیولای گلیم بددعایی‌های ما بردوش
 چراغ آخر این کوچه را
 در چشم‌های اضطراب‌آلوده من سنگ می‌سازد
 هوایی تاز مٹر دارم
 از این شوراب، از این شوری!
 خداحافظ گل سوری!
 نشستن
 استخوان مادری را آتش افکنند
 به این معنی که گندمزار خود را
 بستر بوس‌وکنار هرز میرگان ساختن
 از هر که آید
 از سرافرازان نمی‌آید
 فلاخن در کمر دارم
 برای نه،
 به سرزوری
 خداحافظ گل سوری!
 ز هول خاریست رخنه و دیوار نه،
 از بی‌بهارهای پاییان‌ناپذیر سنگلاخ
 آتش به‌دامانم
 بغل‌وکردنی رهتوشه خود را
 جگر زیر جگر دارم
 ز جنس داغ
 ناسوری
 خداحافظ گل سوری!
 جنون ناتمامی در رگانم رخس می‌راند
 سپاهی سخت عاصی در من آشوب آرزو دارد
 نمی‌گنجد در این ویرانه نعلی از سوارانم
 تماشا کن، چه بی‌بالانه می‌رانم
 قیامت بال و پر دارم
 به گاه وصل
 منظوری
 خداحافظ گل سوری!

نشد
 بسیار فال بازگشت عشق را از سعد و نحس ماه بگرفتم
 مبادا انتظارش در دل‌آسای من باشد
 مبادا اشتراک بادی‌اش را



ز خمه‌های من
بدین‌سو راه بنماید
کسی شاید در آن‌جا
عشق را با غسل تعمید از تغزل‌های من
اقبال آرید
من و یلغار دیدار بلندآوازان ارتفاعات کیود و سرد
تماشایی اگر هم می‌نیفتند
دست و دامانی هنر دارم
نه چوکاتی، نه دستوری
خداحافظ گل سوری!

ما یکی هستیم

موسیقی پاپ ایران هم که سالهاست دور از وطن در جایی دگر خانه کرده و به موسیقی "لوس آنجلسی" تغییر نام داده، با آهنگی از اندی همراه جنبش مردمی ایران شده است.
در ویدئو ای که به تازگی بر روی سایت یوتیوب قرار گرفته، " اندی " و " بن جووی" با همراهی گیتاریست گروه جووی، ریچی سامبورا، ترانه ی مشهور " stand by me" را با دو زبان فارسی و انگلیس اجرا کرده اند. در میانه های این ترانه، بن جووی با بیانی کاملاً مفهوم می گوید:

دست به دست،
هم‌صدا، تو و من،
هموطن،
درد تو، درد من،
با من باش

دیگر نکته ی چشم نواز این ویدئو، برگه ای است که در دستان بن جووی قرار دارد، همانی که پیامی مهم بر رویش حک شده: " ما یکی هستیم " (5)

1- <http://www.youtube.com/watch?v=ivdKvsW2kmM>

2- <http://www.youtube.com/watch?v=kVCqPAzi-JY>

3- <http://www.youtube.com/watch?v=vzbpkeBcEHQ>

4- <http://www.youtube.com/watch?v=IVOHxDvCh6I>

5- <http://www.youtube.com/watch?v=RASKaZFZtS8&feature=fvsr>

چهلیم ندا، بزرگداشت شهدا

ندا با چشم باز از دنیا رفت نوشابه امیری

دخترک باریک اندامی در فضایی خلوت می‌دود. دو سه نفری بیشتر در تصویر دیده نمی‌شوند. صدای دور گلوله ای می‌آید. دختر بر می‌گردد. می‌خواهد ببیند صدای تیر از کجاست یا تیر به کجا خورده؟ معلوم نیست. ثانیه ای نمی‌گذرد. بر زمین می‌افتد. مردی سپید موی و چند جوان خود را به او می‌رسانند. انگار کسی زمین خورده و باید دستش را گرفت تا بلند شود؛ همین. اما چشمان دختر پر می‌شود از بهت. یکی می‌گوید: بلند شو! همان دم از دهان و دماغ دختر، خون بیرون می‌زند. مرد سپید موی فریادی می‌زند: بمون! بمون! بمون!... این صحنه می‌شود "صدای و سیمای ایران" در جهان. دختر باریک اندام، ندا اقلسلطانی نام دارد. مرد سپید موی، پدراو یا استاد اوست؛ همو که فریاد می‌زند: بمون! بمون! زمان فیلم‌های مربوط به این صحنه از چند دقیقه تجاوز نمی‌کند؛ چند دقیقه ای که جهانی را به واکنش و می‌دارد.

آغاز ماجرا

خبرها می‌گویند: "ندا سلطان آقا ۲۷ ساله، دانشجوی فلسفه در جریان اعتراضات مردمی شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در امیر آباد تهران، به ضرب گلوله نیروهای شبه نظامی (بسیج) کشته شد. وی همراه استاد دانشگاه (رشته فلسفه) و چند تن از هم کلاسی‌هایش برای شرکت در تظاهرات اعتراضی به امیر آباد رفته بود. وی برای دقایقی در حالی که با موبایل صحبت می‌کرده از جمع تظاهر کننده عقب می‌افتد که در این هنگام، یکی از ۲ لباس شخصی موثر سوار، قلب ندا را با کلت کمری هدف قرار می‌دهد." کاسپین ملکان، نامزدش آن روز را برای بی‌بی‌سی چنین بازگو می‌کند: "وقتی این اتفاق افتاد، ندا از درگیری‌ها دور بود، یعنی در خیابان‌های فرعی نزدیک امیر آباد بود. حدود یک ساعتی با استاد موسیقی اش در ماشین پشت ترافیک نشسته بود، از گرما و خستگی کلافه و از ماشین پیاده می‌شود. اما بر اساس تصاویری که مردم ارسال کرده‌اند، احتمالاً نیروهای لباس شخصی و بسیجی در تیراندازی با نشانه گیری به قلبش می‌زند." کاسپین که غایب صحنه است، ادامه می‌دهد: "چند دقیقه بیشتر طول نکشید، بیمارستان شریعی نزدیک بود، حاضران سعی می‌کنند ندا را با اتومبیل به اورژانس ببرند اما قبل از انتقال به بیمارستان، او در دست استاد موسیقی اش جان می‌دهد." پدر؟ استاد فلسفه؟ استاد موسیقی؟ خبرها روشن نمی‌کند؛ و راه دیگری هم برای دستیابی به خبر دقیق نیست: "اعضای خانواده ندا آقا سلطان هم قادر به انجام مصاحبه نیستند." آنها هم مانند آقای اکبر صدری که حتی حق نداشت بگوید پسرش، در تظاهرات جان باخته. مانند خانواده غسان، مانند ...

دختر زیبا و آیت الله فرسوده محسن حیدریان

شانس واقعی کودتاگران در پیروزی برق آسا و فرونشاندن سریع جنبش مردمی بود. اما با مقاومت نیرومندی و شور انگیز یک هفته‌ای اکثریت مردم، کودتاگران با گذشت هر روز به تنگنای سیاسی و روانی بیشتری دچار می‌شوند. با وجود محاصره ارتباطی و رسانه‌ای کشور، دختر زیبا و آزادیخواه شهید ندا آقا سلطان در برابر یک آیت‌الله فرسوده و دیکتاتور به دو نماد ایران در صحنه جهانی، تبدیل شده‌اند. جنبش بزرگ سیاسی و اجتماعی دو هفته اخیر مردم ایران که با مشارکت بی‌سابقه و آگاهانه در انتخابات شروع شد و هنوز ادامه دارد، مرحله پایانی یک تحول طولانی فکری شهروندان است. تصادفی نیست که کودتاگران با وجود بکارگیری بربرمشانترین روش‌ها که حتی در تاریخ مدرن ایران کم‌سابقه است، قادر به سرکوب آن نشده‌اند. اما واکنش هراس‌زده کودتاگران که با تحریکات، شایعه پراکنی و تقلبات سازمان یافته شروع شده بود، پس از عبور از مرحله دستگیری مهمترین چهره‌های سیاسی آزادیخواه ایران، به دوران مخوف تیراندازی و قتل از آزادیخواهان و زخمی کردن مردم منتهی شد و در روزهای اخیر به یکی از کم‌سابقه‌ترین شیوه‌های کلاسیک فاشیستی یعنی ترورهای گسترده خیابانی در بسیاری از شهرهای مهم کشور مبدل شده است. بی‌گمان کاربرد این ابعاد از جو وحشت در دنیایی که با نرم‌افزارهای گوناگون به یک دهکده کوچک تبدیل شده، برای کودتاگران هزینه‌های جبران ناپذیر سیاسی، اخلاقی و معنوی در بر دارد. اثرات این شکست بزرگ سیاسی اخلاقی در کوتاه مدت، رسوایی کودتاگران است که به تیرت اول همه رسانه‌های جهانی تبدیل گردیده است. اما اثرات داخلی این شکست، تکان خوردن باور و ذهنیت میلیون‌ها ایرانی است. اکنون اکثریت بزرگ ایرانیان به این باور رسیده‌اند که سرفرمانده اصلی کودتا در بیت رهبری و شخص خامنه‌ای است. اما اثرات دراز مدت هنوز بسی بیش از اینهاست. تمام تاریخ بشری نشان می‌دهد که اگر ضرورت تاریخی از سوی زمامدار شناخته نشود و یا اگر سیاستمدار حتی در یک کشور غیر دموکراتیک، از مایه و هنر لازم برخوردار نباشد، سرنوشت سیاهی در انتظار اوست. رویکرد "ار هبر" در برابر آرا میلیونی و مسالمت آمیز مردم مثل قمار بازی است که هستی‌اش را باخته و قدرت فکر کردن را از دست داده است. فروریزی مشروعت "ار هبر" نزد هواداران نظام و عدم صلاحیت و لیاقت سیاسی، او را به مجازاتی سخت می‌رساند.

از نگاه اکثریت بزرگ مردم، یگانه فضیلت "ار هبر"، ضعف مهلک اوست. با هر جنازه، هر زخمی، هر دختر و پسر جوان کتک خورده که کودتاگران بر جای می‌گذارند، به همان نسبت بر آتش خشم مردم افزوده می‌شود. کودتاگران در نظر مردم به عارفانی تبدیل شده‌اند که قیله ندارند و با همه عبادت خویش، کبیرترین گناه را مرتکب شده‌اند. آنها آب در هاون می‌کوبند و چراغ در باد می‌افروزند. تراژدی کودتاگران در این است که از جایگاه رهبری مهمترین کشور خاورمیانه، به یک فرقه نظامی کوچک و بسته، فرو غلتیده‌اند. در دانشگاه آنان، قاضی، دادستان و مجری یک ارگان‌اند. آنها در همان بستر می‌آیند که آنرا گسترانده‌اند. کودتاگران در یک بن‌بست هولناکی گیر افتاده‌اند و نمی‌دانند که چطور خود را بیرون بکشند.

اما از سوی دیگر جنبش مردمی نیز با خطر بزرگ چندپارگی، رادیکالیسم و شورش کور در برابر تحریکات نیروهای امنیتی دست به گریبان است. از یاد نباید برد که خشونت برگ برنده و تنها برگ برنده اقتدارگرایان است. جوانان خشمگین نباید تصور کنند که به جنگ می‌روند. آنها باید برای مطالبه حقوق مدنی خود در گردهمایی‌های مسالمت جویانه تدارک ببینند. کودتاگران فقط در گسترش خشونت است که می‌توانند این جنبش مسالمت آمیز و مدنی را خاموش کنند. اگر مردم و جوانان شکیبایی خود را در برابر هرگونه تحریکات آشوبگران از دست ندهند و متحد بمانند بی‌گمان، پیروزی نهایی از آن آنان است. چرا که خطبه‌های خامنه‌ای و سرکوب پس از آن، بی تردید بعنوان، روز خود زنی تاریخی سیاسی و معنوی "ار هبر" همچون نماد دیکتاتوری در ایران ثبت شده است. مهمترین ویژگی‌های جنبش مردمی، خودجوشی، قابل پیش‌بینی نبودن و بعد روانی - فرهنگی آن است. اقتدارگرایان برای نخستین بار دیگر تنها با یک حزب سیاسی، با یک گروه دانشجویی ناراضی آرمانگرا، با یک اقلیت کوچک روبرو نیستند. آنها با اکثریت بزرگ یک ملت آگاه و مصمم مواجه‌اند. مهمتر اینکه انگیزه‌ها و محرک اصلی این اکثریت ناراضی، تجربه عمیق فساد قدرت است که زیر انواع شعارها به روشنی به رخ آمده است. اما آنچه که همه خواستها و ناخشنودی‌ها را به هم گره زده، "آزادی" از راه خواست روشن ابطال انتخابات است.

از همان اوایل جنبش انتخاباتی آشکار بود که مردم، به جای برنامه‌ها و شعارها، این بار خواسته‌های خود را در چارچوب نظام، در اینجا و حال می‌خواهند. این واقعیت که اکثریت بزرگ مردم به موسوی رای دادند، به معنای اراده و آگاهی آن برای پیروزی در اینجا و حال و نه وعده و وعید و برنامه‌هایی است که شاید زمانی شانس تحقق بیابد. علت بنیادی تبدیل سریع جنبش گسترده انتخاباتی به حالت عصیان اجتماعی آن است که در طول چهار سال سلطه بنیادگرایان در جهت عکس خواسته‌های اجتماعی گروه کثیری، به خصوص جوانان، عمل شده بود.

رفتار مردم در انتخابات و پس از آن به این معناست که اکثریت مردم ایران، قد و قواره خود را بالاتر از رهبران حکومتی می‌دانند و دیگر نمی‌خواهند قهرمانان شکست باشند. برای مردم ایران آزادی دیگر تنها یک آرزو و ایده آل نیست بلکه نقطه شروع آزادی، آزادی فردی، همچون ستون فقرات و پارادایم قانون زندگی مدرن است.

در این میان مسئله اصلی تبدیل انرژی و هیجان کنیزپر نسلی کنونی به الگوی رفتاری سازنده است تا از طریق آن مشارکت این نسل در صحنه سیاسی تضمین شود. راهکار عملی این راه، فراموش نکردن خواست اصلی مردم یعنی ابطال انتخابات و نیز در طرح خواسته‌های عملی نظیر آزادی همه دستگیر شدگان و کاربرد ظرفیتهای نظام قانونی کشور همچون جمعاعات مسالمت آمیز است. شکل گیری یک اپوزیسیون قانونی نیرومند و گسترده که دیر یا زود در پی برگزاری تظاهرات میلیونی مردمی در سراسر کشور باشد، در شرایطی که پایه‌های مشروعت کودتاگران فرو ریخته است، پیروزی را از آن مردم خواهد کرد و ضامن برقراری ثبات سیاسی قانونی در کشور است.

یک امتیاز بزرگ جنبش مردمی، نه تنها حمایت بیدریغ افکار مردم جهان از آن بلکه بخش مهمی از نیروهای درون نظام و نیز روحانیون معتبر است. این واقعیت بدان معناست که دست سپاه پاسداران برای سرکوب مردم بسیار کوتاه است. مردم نباید اسیر خشم و نفرت شوند. شورش کور و یا تصور اینکه ایران بسوی یک انقلاب نظیر سی سال پیش می‌رود، چشم اسفندیار جنبش مردمی است که می‌تواند ورق را بسود کودتاگران برگرداند. نباید به گروه‌های افراطی مجاهدین و سلطنت طلب در تظاهرات خارج از کشور اجازه بهره برداری از شور مبارزاتی مردم و وارد کردن شعارهای افراطی را داد. درست برعکس در شرایطی که هم گسیختگی و دوپاره شدن نقشه سیاسی کشور، شخصیت‌های مهم و استخواندار میانجی نظیر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی، وزن و جایگاهی تاریخی در پایان دادن به کودتا و گذار مسالمت آمیز ایران بسوی آزادی و ثبات سیاسی دارند. بزنگاه امروز ایران آزادی در سنجش هوشمندی، هنر سیاسی و نیز بینی چنین شخصیت‌هایی است. به میدان آمدن و ابتکار عمل شخصیت‌های سیاسی میانجی برای حیثیت و آینده سیاسی آنان و نیز پرهیز از هرج و مرج سیاسی در کشور اهمیت حیاتی دارد.

هیچ کس قادر به پیش بینی حوادث روزها و هفته‌های آینده ایران نیست. اما مسلم است که کودتاگران به رهبری خامنه‌ای و احمدی نژاد هرگز شانس رهبری دراز مدت کشور و مردمی را ندارند که طی دو هفته اخیر، هزاران قهرمان از دل بیرون داده و تصویر ایران زنده و آزادیخواه را بر تیرت نخست همه رسانه‌های مهم دنیا تبدیل کرده است.

خشم عمومی

انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران، بار دیگر صحنه‌های سه دهه پیش را تکرار کرد. تظاهرات آرام و صلح جویانه به طوفانی از کاندیدی که تصور می‌شد رئیس‌جمهور بعدی ایران باشد، به سرعت به خشم عمومی تبدیل شد. این بار مردم ایران مصمم بودند صدایشان به گوش جهانیان برسد. ده‌ها خبرنگار که از کشورهای مختلف جهان به ایران آمده بودند، شاهد این تظاهرات و سپس خشونت بودند که به ویژه نیروهای بسیج و پلیس ضد شورش علیه تظاهر کنندگان بکار برده شد. برای هفته‌ها، انتخابات ایران و سپس عکس‌العمل نسبت به این انتخابات مهمترین اخبار در جهان بوده است.

یکی از خبرنگاران، ناهید سیام دوست در نشریه «تایم» می‌نویسد: «وقتی که یک میلیون نفر در خیابان انقلاب جمع شدند که به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۲ جون اعتراض کنند، اکثر آنها کفش ورزشی پوشیده بودند تا در صورتی که لازم باشد برای حفظ جان خود بتوانند فرار کنند. در این جمعیت عظیم از هر سن و موقعیت اجتماعی شرکت کرده بودند. دانشجویان شعاری در دست داشتند که روی آن نوشته شده بود «دروغ ممنوع». آنها در کنار کارمندان دولت و افراد مسن راه می‌رفتند. مرد ۴۶ ساله‌ای گفت: «مردم بیرون آمده‌اند زیرا صبرشان تمام شده است. مردم از دروغ خسته شده‌اند».

این تظاهرات خودجوش و ناگهانی بود. نه مردم و نه مسئولان حکومتی انتظار چنین عکس‌العملی را نداشتند. هزاران مردمی که به خیابان‌ها ریخته بودند با انگشت‌هایشان علامت صلح را نشان می‌دادند. شبها صدای الله اکبر از پشت بامی به پشت بام دیگر می‌رفت. این جنبش عظیم و خودجوش برای تغییر است. در ابتدا تقلب در انتخابات مردم را به خیابان‌ها کشاند ولی مردم از بی‌عدالتی، ظلم و فشار خسته شده‌اند».

خبرنگار «تایم» می‌نویسد: «هم اکنون مردم حاضرند جان خود را به خطر انداخته و دست به اقداماتی زنند که نشان دهند ایران از یک مرحله بسیار مهمی گذشته است. تظاهرات اخیر به دست اندرکاران حکومت ثابت کرده است که مردم برای بهبود وضع اقتصادی به اندازه حقوق دمکراتیک خود اهمیت می‌دهند. آقای احمدی‌نژاد متأسفانه در هر دو این زمینه‌ها شکست خورده است. در گذشته مردم تا جایی که می‌دیدند به رأی آنها اهمیت داده می‌شود تا حدی کوتاهی‌های دیگر را نادیده می‌گرفتند، ولی اکنون دیگر اعتماد از میان رفته است. مرد ۳۲ ساله‌ای که کارمند دولت است می‌گوید: «این بار آنها زیادی جلو رفتند. ما بیکار یکی از با قدرت‌ترین دیکتاتورها را ۳۰ سال پیش از کار برکنار کردیم، این رژیم باید بداند که ما تحمل یک دیکتاتور دیگر را نداریم».

صدای گلوله

ندا به معنی صداست. صدای گلوله‌ای که به قلب دختر جوانی به نام «ندا» اصابت کرد و به عمر کوتاهش در مقابل چشم جهانیان خاتمه داد هرگز فراموش نخواهد شد. ندا آقاسلطان ۲۶ ساله، شنبه شب در خیابان بود. ناگهان بدون خبر گلوله‌ای به سینه‌اش اصابت کرد و ندا بر زمین افتاد.

«برزو درآگاهی» در گزارشی تکان دهنده‌ای در روزنامه «لوس آنجلس تایمز» می‌نویسد: «پدر و مادر و دوستان ندا به او گفتند: به تظاهرات روز شنبه نرو. خطرناک است. روز جمعه آیت الله خامنه‌ای در نماز جمعه اخطار داد که تظاهرکنندگان مسئول هر نوع خشونت‌هایی که اتفاق بیافتد هستند.» دوست ندا گفت: ساعت سه و نیم بعد از ظهر با هم صحبت کردیم. به او گفتیم: نرو ولی گوش نکرد. ندا گفت: «فقط یک گلوله است، بعد همه چیز تمام می‌شود». دوستان ندا در ترافیک خیابان کارگر، شرق میدان آزادی گیر کرده بودند. «پناهی»، از دوستان ندا گفت: «ما از ماشین بیرون آمیم که کمی هوا بخوریم. حدود شش و نیم بعد از ظهر بود. ناگهان در فاصله دور صدایی شنیدیم و در چشم بهم زدنی متوجه شدم ندا روی زمین افتاده است. «پناهی» گفت: «ما از دور می‌دیدیم، بدون اینکه سنگی پرتاب کند و یا شعاری بدهد، او را کشتند».

«در آگاهی» در گزارش خود می‌نویسد: «خون از سمت راست سینه‌اش بیرون زد و سپس از دماغ و دهانش. «پناهی» گفت: «می‌سوزم، می‌سوزم» آخرین کلام ندا بود. کسانی که دورش بودند از جمله یک پزشک سعی کرد کمک کند. او را در داخل اتومبیل گذاشتند و وحشت زده به دنبال بیمارستان می‌گشتند. به یک خیابان بن بست رفتند. بدن بی‌جان را به ماشین دیگری منتقل کردند. مردم فریاد می‌زدند و از راننده‌ها می‌خواستند راه را باز کنند. در بیمارستان شریعی او را به اتاق جراحی بردند ولی دیگر دیر شده بود.

«پناهی» در اورژانس بیمارستان گفت: «این جنابیتی است نه در حمایت از حکومت، بلکه جنابیتی است علیه انسانیت».

«برزو در آگاهی» می‌نویسد:

«برای کسانی که او را می‌شناختند و دوست داشتند، ندا بالاتر از یک تصویر بود. او یک دختر، خواهر، دوست، عاشق موسیقی و سفر بود. زن زیبایی در او ج زندگی‌اش. ندا در تهران متولد شد. پدرش کارمند دولت و مادرش خانه دار است. آنها یک خانواده از طبقه متوسط هستند. ندا مانند بسیاری دیگر به بنیاد و ارزش‌های اسلامی وفادار بود. در عین حال می‌خواست بداند در آن طرف دیگر دنیا چه می‌گذرد. از طریق تلویزیون، اینترنت و چند سفر با خارج نیز آشنایی پیدا کرده بود. ندا در شعبه‌ای از دانشگاه آزاد تهران رشته فلسفه اسلامی خوانده بود. سپس تصمیم گرفت به دنبال رشته جهانگردی برود. کلاس‌های خصوصی به عنوان راهنمای تور و همچنین زبان ترکی گرفت. امیدوار بود روزی بتواند تورهای دسته جمعی برای ایرانیان در خارج از کشور بگذارد. به مسافرت علاقه زیادی داشت. بالاخره با جمع کردن پولهایش توانست به همراهی دوستانش به ترکیه، دوبی و تایلند برود. دو ماه پیش در سفری به ترکیه در کرانه مدیترانه اوقات آرامی را گذرانده بود.

ندا هم چنین عاشق موسیقی بود. درس پیانو می‌گرفت و آواز هم می‌خواند. دوستانش می‌گویند: «ندا هرگز یک فعال سیاسی نبود، ولی در تظاهرات به این دلیل شرکت کرد که از نتیجه انتخابات خشمگین شده بود».

با خاموش شدن شمع زندگی این دختر جوان، ندای آزادی و عدالت برای ملت ایران از همیشه بلندتر و رساتر بگوش جهانیان می‌رسد. علیرغم بستن تمام راه‌های ارتباط جهانیان از طریق صفحات کامپیوتر، تلویزیون و نشریات شاهد مرگ ندا بودند. این تصاویر، غم و اندوه و خشم مردم جهان را برانگیخت.

گلوله‌ای که سینه ندا را شکافت، صدایش حتی به دورترین نقاط جهانیان رسید. صدای خشونت، خفقان، درد و رنج ملت ایران به گوش همه رسید. ندا برای همیشه سنبل بیگناه مبارزات مردم ایران برای آزادی، عدالت و دمکراسی است. ندا چهره درناک یک جنبش مردمی است.

نگاه تو، صلت هر چه قصیده

محمد صفریان

نشسته ام به بهت روی کامپیوتر... چه حسی دارم؟ نمی‌دانم. مرده ام یا زنده؟ خوابم یا بیدار؟

هر چه می‌گویم کلامی نمی‌یابم تا به تکرارش کمی از بار تصاویر ذهنی ام خالی کنم. ماجرا آنقدر نادر است که انسان هیچگاه برای بیانش واژه ای نیافته...

چند ساعت پیش، آخرین نگاهش را به دوربین موبایلی دوخت و رفت. و حالا تمام دنیا می‌داند که آن نگاه، آخرین کلام یک دانشجوی فلسفه ی ایرانی بود که ندا نام داشت.

تصاویر نگاه آخرینش انگار هر چه شعر است و کلام را به جان آدم می‌ریزد، عصاره ی تمام تلاشی است که بشر برای آزاد زیستن کرده... هویت انسانی نسل ماست. رمز ماندگاری مان.

از صلیب های کهنه ی سنتی که به دوش می‌کشیم امید معجزه نیست...

با گشودن چشم جنگ آغاز شد. نخست برای بقا و سپس برای عقاید من می‌جنگم و تو می‌جنگی و در این راه...

هرگز از مرگ نهراسیده ام...

موطن آدمی را بر هیچ نقشه ای نشانی نیست...

باید عاشق شد و ...

سکوت می‌کنم، بعضی آنقدر گلویم را می‌فشارد که با انفجارش بروم به دیاری دیگر. دیار اشک، آری که سرزمین اسرار آمیزی است.

نگاهش انگار بر پرده ی مقابل چشمانم حک شده باشد جز او نمی‌توانم دیدن و جز فریاد سکوتش، صدایی نمی‌توانم شنیدن... همان پیام آخرینی که نه برای تاریخ ایران کز برای انسانیت به یادگار ماند. برای درک بهتری از مفهوم آزادی و ساختن تمدنی نوین. پیامی میراث دار پرومته که انگار صلت تمامی قصیده های عالم بود. همچو عشق مسیحای آزادی و آغازگر راهی که در آن هر کس من خویش می‌شناسد. از ابتدال شکننده تر بود و از وطنی دفاع می‌کرد، که نه خاک بود و مرز جغرافیا، وطنی آرمیده در قلب تمام دوستدارانش. آمد. عاشق شد. رفت.

نمی‌توانم از هجوم صدای کلام ضبط شده در خاطر م خلاص شوم... با شعر دیگری از عاده السمان همراه می‌شوم، که:

یگانه هنر این است

که در گرفتار کردن " لحظه گریزیا "

از عهده برایی

بی‌آنکه " لحظه " را بکشی

یا با مرگش بمیری

مگر می‌شود از این نکوتر. از عهده زیستن و اسپین لحظه برآمد؟ حالا، نازنین یار همراه، آن لحظه ی ناب که با نگاه غرق به خونت خلق کردی، می‌شود درفش کاوه، می‌شود نشان سهراب، می‌شود بازوی آرش. خاطرت آسوده که حالا اگر روزی در آن دیار، نفسی شایسته شکر، به آزادی از گلو پایین رود، اگر جایی در آن خاک طعم فراغتی چشیده شود، اگر روزی گوشه ی شنیدن موسیقی صلح خرسند شود... همه آن نگاه غرقه به خون توست و به مند پیامی که در آن لحظه ی آخر به آمدن فردا دادی...

حالا نازنینم، دنیا دریافت که پیامت صدای ایرانی است که با سکوتش به آقا و سلطان می‌گوید که جان ایران مجال استبداد به مستبد نمی‌دهد. پیامت صدای ایرانی است دانش آموخته ی تاریخش، که می‌داند این بار آزادی اش را به " شعور " طلب کند نه با هیجان و " شور " .

جنایت و سخن یاوه آرش حجازی

در روزهایی که رژیم و صدا سیمای در انحصارش، وقاحت را از حد گذرانده اند و در نشر و ترویج دروغ و کذب، هیچ مرز و نهایی قائل نیستند، اخبار و تصاویر واقعی جنبش سبز ایران توسط جوانان آن دیار به دنیا مخابره می شود. از میان انبوه این تصاویر و فیلم های کوتاه، یکی هفته گذشته در کوتاه زمانی مبدل به سر تیتر خبری تمام رسانه های تصویری دنیا شد، همانی که هنگامه کوچ اهورایی ندا آقا سلطان را به تصویر می کشید. دختری که با چشمان باز پیامی برای دنیا فرستاد و رفت تا آنانکه بقای حکومتشان را هرمدیف خون جوانان آن مرز و بوم می دانند، بیش از پیش شرمنده افکارشان شوند. در این میان، دروغ پردازی های صدا و سیما و روزنامه های وابسته به دولت و سخنان احمد خاتمی در نماز جمعه هفته ی پیش تهران، به گونه ای اسباب تفکر و پرسش جامعه ی جهانی را فراهم آورد. آرش حجازی، پزشک، مترجم و ناشر ایرانی که در لحظه ی مرگ ندا در صحنه حضور داشته و از نزدیک تمام ماجرا را شاهد بوده در برابر سوال خبرنگار بی بی سی که از او در باره ی همین شبها ت و خبرهای رسانه های داخلی پرسیده بود، گفت:

"... من نمی دانم چه کسی می تواند این حرف ها را باور کند. من به عنوان یکی از افرادی که در تمام این روزها در ایران حضور داشتم، شهادت می دهم که هیچ یک از تظاهر کنندگان، حتی سلاح سرد هم همراه نداشتند. تنها دستهای خالی شان بود و صدا شان. آنها تنها آمده بودند تا حقتان را طلب کنند و بداندن رای شان چگونه شمرده شده. من هم این حرف های رژیم را شنیده ام، نمی دانم چطور این حرف ها را می زنند و چگونه می خواهند این جنایتشان را بپوشانند..."

وی پیشتر در سخنانش در باره ی چگونگی آن واقعه گفته بود:

"... من تنها می توانم قضیه را از نگاه خودم بیان کنم، آنچه که دیدم و حادثه ای که جزئی از آن بودم. من برای یک اقامت کوتاه در ایران بودم و عده ای از دوستانم هم برای دیدن من به دفتر کارم آمده بودند، دفتری که در حوالی همان مکانی است که آن حادثه دلخراش در آنجا واقع شد. آن روز ما شاهد حضور مردم در خیابان و اعتراضاتشان بودیم و تصمیم گرفتیم که به خیابان برویم و نگاهی به جمع ببندیم. ما از کوچه ی خسروی به سمت خیابان کارگر در حرکت بودیم. مسیری که معترضان هم می پیروند. ندا را اولین بار آنجا دیدم در کنار مردی که نخست گمان می کردم پدرش باشد اما بعدها متوجه شدم که استاد موسیقی اش است.

ما در میان جمعیت ایستاده بودیم، ناگهان همه چیز به هم ریخت و از شرایط عادی خارج شد چرا که پلیس ضد شورش به مردم حمله کرد و گاز اشک آور زیادی به سوی مردم انداخت. مردم به سمت خیابان خسروی هجوم آوردند، من و دوستانم و جمعیت حاضر بدان سوی خیابان خسروی، تقاطع خیابان صالحی حرکت کردیم. در آنجا مردم تنها ایستاده بودند و نمی دانستند چه کنند، در همانجا بود که صدای شلیک گلوله شنیدیم. ندا در کنار من ایستاده بود، شاید یک متری من، در آن لحظه از دوستم پرسیدم، این صدای شلیک گلوله بود؟ و او هم پاسخ داد که این روزها پلیس از گلوله های پلاستیکی استفاده می کند. در همان حال برگشتم و ندا را دیدم که گلوله به سینه اش برخورد کرده بود. ندا ایستاده بود و در حالتی یکه خورده تنها به سینه اش نگاه می کرد. ما بالای سرش رفتم و او را روی زمین قرار دادیم. من سعی کردم با فشار دستم جلوی خونریزی را بگیرم اما متأسفانه موفق نبودم. تجربه ی من می گوید که گلوله به آنورت او اصابت کرده بود. و متأسفانه او در عرض کمتر از یک دقیقه جان داد. من می توانم شهادت بدهم که گلوله از روبه رو شلیک شده بود و در پشت ندا هیچ اثری از ورود گلوله نبود..."

بدنبال اظهارات ضد و نقیض تلوزیون دولتی ایران و رسانه های وابسته به دولت، احمد خاتمی امام جمعه موقت تهران هم در خطبه های نماز جمعه، مرگ ندا را به اغتشاشگران نسبت داد و گفت، رژیم در خیابان خلوت کسی را نمی کشد، اگر نظام بخواهد برخورد کند، در خیابان برخورد می کند، چرا در کوچه خلوت؟ در کوچه خلوت دستگیر می کنند، نمی کشند..."

اما آرش حجازی مشاهداتش از ضارب را اینگونه شرح می دهد:

"... در آن لحظه همه چیز به هم خورد، ما شنیدیم که صدای شلیک از روبه رو آمد، اول هم گمان می کردیم که این گلوله از روی پشت بام خانه های مجاور شلیک شده باشد، اما در آن شلوغی مردم یکی را دستگیر کردند. او هم در حالی که ترسیده بود، فریاد می زد، من نمی خواستم او را بکشم، من نمی خواستم او را بکشم. بعد مردم کارت شناسایی او را گرفتند که مشخص می کرد او عضو بسیج است. در این میان هم یک ماشین ندا را به بیمارستان انتقال داد، استاد موسیقی اش و چند تن از مردمی که در آن کنار بودند همراه شدند و از آنجا رفتند. من آنها را دنبال نکردم و طبیعی است که ندانم بعد از آن چه اتفاقی در بیمارستان افتاد.

اما جمعیتی که آنجا حضور داشت مانده بود که با آن مرد بسیجی چه کند، من هم تنها شاهد بودم که عده ای می گفتند او را تحویل پلیس بدهیم و عده ای دیگر می گفتند که مواظب باشید تا صدمه نبیند، ما مثل آنها آدمکش نیستیم. در نهایت هم کارتش را گرفتند و رهایش کردند. من نمی دانم چه کسی، اما مطمئنم آن کارت الان نزد مردم است. همچنین دیدم که دوربین هایی از صورت ضارب عکس می گرفتند و مطمئنم که این عکس ها هم موجود است..."

آرش حجازی همچنین آخرین لحظات زندگی ندا را اینگونه توصیف کرد:

"... این کار من است، من بارها از نزدیک انسان مرده دیده ام، حتی آدمهایی که با شلیک گلوله جان داده اند. اما این انگار یک چیز دیگر بود، من نمی توانم جسم را شرح دهم. وقتی که متوجه شدم ندا مرده است و دیگر نمی توانم کاری انجام دهم، از جلم بلند شدم و ایستادم. ترسیدم. و این اولین باری بود که ترس از مرگ اینقدر به من نزدیک بود. ندا در یک متری من ایستاده بود و آن گلوله می توانست جای او یا من برخورد کند. بعد حس بسیار بدی پیدا کردم و از خودم شرم آمد، یکی به مظلومی جان باخته و من به فکر زندگی خودم هستم. مرا چه می شود؟ خیلی غریب بود و من صادقانه می گویم که نتوانستم برای سه شب بخوابم. او حتی نتوانست کلمه ای قبل از مرگش بگوید، تنها با چشمان باز و معصومانه در گذشت..."

حرف های آخر این شاهد عینی هم شنیدنی است، او در باره مراسم خاکسپاری و یادبود ندا گفته است:

"... چرا رژیم اجازه ی تشیع جنازه و مراسم یادبود را به خانواده ندا نداد؟ دفتر کار من نزدیک آنجاست، من از نزدیک شاهد بودم که دوستان و اطرافش قصد داشتند که برایش مجلس ترحیم بگیرند، اما رژیم به هیچ مسجدی در هیچ کجای تهران اجازه برپایی این مراسم را نداد. بنابراین مردمی که شاهد آن صحنه ی دلخراش بودند، دو روز بعد آمدند و در همان تقاطع به یاد ندا چند شاخه گل گذاشتند. روز بعدش هم دیدم که از بسیج آمدند و جمعیت ده - دوازده نفره ی مردم را متفرق کردند. زمانی که دیگر از ایران خارج شده بودم، با یکی از اهالی محل صحبت می کردم که او گفت، فردای آن روز، یکی از ماشین های حمل زباله را آورده اند تا در آنجا زباله خالی کند..."

چهلم ندا، بزرگداشت شهدا